



نفوذ از سفارت‌های سایه تا سیاه‌چال‌های شاه

۹۴

شماره فرهنگ پویا / شماره ۱۱

محمدعلی جعفری

جامعه تبدیل کرده بودند. برای نمونه، نهادهای فرهنگی سفارتخانه‌های خارجی مثل بخش فرهنگی سفارت آلمان که در باغ فرهنگی این سفارت در خیابان ولی عصر (عج) کنونی واقع شده، حضور فرهنگی ویژه‌ای را به خود اختصاص داده بود که از آن جمله می‌توان به برگزاری شب‌های شعر در آبان ۱۳۵۶ اشاره کرد. این بخش فرهنگی توانسته بود تمام نخبگان مذهبی و مارکسیستی را سازمان دهد، غربیان به سرعت به دنبال هویت‌سازی در قالب فرهنگ مارکسیستی بودند تا بتوانند مانع پیروزی انقلاب اسلامی شوند و صفوف نهضت چنددستگی به وجود آورند. شاید بخش‌های فرهنگی سفارت انگلیس و آمریکا در این مبدأ فاقد جایگاه مناسب بین روشنفکران بود و سفارت آلمان توانسته بود این خلأ را پر کند. بنده به‌عنوان یک جوان جست‌وجوگر که تازه فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی را آغاز کرده بودم، به مدت ۱۰ شب در این تجمع روشنفکری

شاید بتوان عمده‌ترین هدف نفوذ را، انشقاق هویت ملی یک جامعه تحت سلطه دانست، و اولین طبقه مورد توجه سازمان‌های نفوذی را گروه نخبگان جامعه برشمرد. این طبقه برای سازمان‌ها و گروه‌ها از چنان جایگاهی برخوردار بوده و هستند که در هیچ زمان و مکانی، مصون از عوامل نفوذ نیستند حتی اگر آن مکان زندان باشد، چرا که این طبقه به خوبی می‌تواند ضمن حفظ و هدایت هویت جمعی جامعه، آنان را به دفاع از هویت خود، بسیج کند.

امروز که جامعه ایرانی هویت مستقلی در وضع موجود دارد، بیش‌ترین هجمه نیز در ایران واقع است، اما قبل از انقلاب این نفوذ از راه‌های گوناگون دنبال می‌شد و بیگانگان که از اختیارات وسیعی برخوردار بودند، مسؤولیت نفوذ و شکار در طبقه نخبه و روشنفکر جامعه را به عهده داشته‌اند. آن‌ها آشکارا سفارتخانه‌های خود را به محل تجمع نخبگان



منافقین به گونه‌ای بود.

اما در درون زندان‌ها تا قبل از تغییر ایدئولوژی یعنی تا سال ۱۳۵۴ کمونیست‌ها و مسلمان‌ها به صورت مشترک در یک کمن واحد زندگی می‌کردند و به اصطلاح با توجه به وحدت استراتژیک سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریک‌های فدایی خلق که یک سازمان مارکسیستی بود، به صورت مختلط زندگی می‌کردند. بعد از اعلان کمونیستی شدن سازمان مجاهدین خلق در بیرون از زندان‌ها سازمان مجبور بود به این مساله واکنش نشان دهد؛ از این رو به سمپات‌های خود القا کرد که در بیرون از زندان، کودتایی علیه مجاهدین خلق توسط تقی شاهرام صورت گرفته و ایدئولوژی سازمان از هر انحرافی مصون می‌باشد، همواره اسلام هدف نهایی ماست و مارکسیسم علم مبارزه برای ما محسوب می‌شود.

با این ایده، سازمان مجاهدین خلق ساختار خود را در درون زندان سازماندهی کرد و کوشید تحت هویت اسلامی و شیعی به فعالیت خویش ادامه دهد و تنها کاری که انجام دادند، جدایی سفره‌های غذا از گروه‌های کمونیستی بود. متأسفانه نقش انفعالی بعضی از علما در زندان اوین و صرف بیان این فتوا که کمونیست‌ها نجس هستند، زمینه را برای سازمان بهتر فراهم کرد؛ زیرا سازمان نیز بر اساس این فتوا خود را به صورت صوری از کمونیست‌ها جدا کرد اما به تفکراتش که همان وحدت استراتژیک بود ادامه داد.

برای حقیر که در بیرون از زندان توانسته بودم حوزه‌های روشنفکری را رصد کنم و به شیوه‌های گوناگون عناصر رژیم و بیگانگان در نفوذ فرهنگی پی ببرم، زندان نوعی تطبیق عمل با فکر تلقی می‌شد. پس از دستگیری وقتی وارد کمیته ضد خرابکاری ساواک شدم، ابتدا به صورت انفرادی چند روزی مورد بازجویی قرار گرفتم و به نظر ساواک روشن شد که موقعیت فکری فرد دستگیر شده چیست و در فهرست نیروهای مذهبی قرار گرفتم. بعد از مدتی بنده را وارد سلولی کردند و

حاضر شدم. افرادی همچون به‌آذین، سعید سلطان‌پور، غلامحسین ساعدی، باقر مؤمنی و فریدون تنکابنی که از توده‌های کمونیست‌های سابقه‌دار بودند در انستیتو گوته آلمان جمع شده بودند و حتی از افراد مذهبی نیز چون مرحوم شمس آل احمد و آقای علی موسوی گرماردی حضور داشتند؛ آقای گرماردی شعر نخل ولایت خود را در آن جا اجرا کرد و با اذیت و آزار روشنفکران روبه‌رو شد.

در کنار تلاش سفارتخانه‌ها برای جذب نخبگان و هدایت فرهنگی جامعه توسط آنان، به عنوان نفوذ وارد زندان‌های پهلوی می‌شدند و شست‌وشوی فکری افراد و جوانانی که با انگیزه‌های انقلابی و اسلامی به زندان می‌افتادند مورد توجه خاص عوامل نفوذ برای دگردیسی فکر آنان بود؛ این عده بعد از مدتی زندانی کشیدن جذب سازمان‌های مارکسیستی می‌شدند و به انسان‌هایی خنثی و یا ضد حرکت انقلابی مذهبی مبدل می‌گردیدند.

سازمان‌های درون زندان‌ها هم که براساس هویت اجتماعی جامعه شکل گرفته بود و به اصطلاح هر کسی می‌توانست در بین گروه‌های زندانی جنس مورد مطلوب خود را پیدا کند، به یکی از شکارگاه‌های بیگانگان و عناصر وابسته به اندیشه بیگانگان تبدیل شده بود.

این سازمان‌ها یک هدف اصلی را دنبال می‌کردند و آن تغییر هویت افراد در درون زندان بود که معمولاً از طریق ایجاد ارتباط موفقیت‌آمیز یا گاهی حتی با خشونت این کار را انجام می‌دادند و در نهایت خروجی این افراد از زندان متناسب با شرایط لازم برای مقابله با هویت ملی اجتماعی به شمار می‌رفت؛ هرچند خروجی این سازمان‌ها در بیرون از زندان نیز همین گونه بود.

نباید از یاد برد که سازمان مجاهدین خلق همواره سنگ تقدم خود را نسبت به اسلام در بیرون از زندان به عهده داشت ولی در نهایت افرادی چون بهران آرام و تقی شاهرام تغییر ایدئولوژی داده بودند و به قول تقی

مدیریت زندان‌ها در نهایت خروجی سازمان یافته‌ای برای تغییر ایدئولوژی بود و این سازمان‌ها بعد از انقلاب در نهایت توانستند هویت ملی ما را مورد حمله قرار دهند، که پیامدهای منفی آن همچنان ادامه دارد و ما هنوز چوب خط نفوذ در سفارتخانه‌ها و زندان‌ها را می‌خوریم.

با دو نفر کمونیست برخوردار از قدرت بیان هم‌سلول شدم. از این‌جا به بعد، بحث و گفت‌وگوی ما شروع شد و در چنین شرایطی می‌بایست به حداقل عبادت که همان نیاز روزانه بود می‌پرداختم. بعد از رهایی از سلول سه نفره، وارد بند عمومی کمیته شدم؛ آن‌جا کمونیست‌های باتجربه و افرادی از سازمان منافقین خلق نیز بودند که تغییر ایدئولوژی را پذیرفته بودند. در این بند عمومی معمولاً زندگی به صورت کمن مشترک بود و شناخت این افراد برای ما بسیار مشکل بود؛ زیرا ابهت و طولانی بودن زندانی معیاری برای برتری و سلسله مراتبی فکر کردن به شمار می‌آمد و در نتیجه، افراد تازموردی چون بنده نمی‌توانستیم به حوزه فکری و تفکری آن‌ها خدشه‌ای وارد کنیم. به لطف خدا در این بند با آقای عزت‌شاهی آشنا شدم؛ ایشان فردی متعبد بودند و هنوز هم در خدمت جمهوری اسلامی قرار دارند. برخورد محبت‌آمیز ایشان برایم جالب بود؛ گرچه تیپ‌های کمونیستی را نیز در بیرون از زندان کم‌وبیش می‌شناختم.

شهرام ما هرچه قدر پوستین اسلام را بخیه می‌زدیم از جای دیگری پاره می‌شد و در نهایت باید اسلام را رها کنیم و یک ایدئولوژی مرفقی که همان مارکسیست بود به جای اسلام برگزینیم که در نهایت نیز این کار را انجام داد و سازمان مجاهدین خلق را به سازمان پیکار که تشکیلاتی کاملاً مارکسیستی بود تبدیل کردم و درون سازمان بخش‌نامه‌ای صادر نمودم که افراد باید یا ایدئولوژی مارکسیسم را بپذیرند و یا از سازمان خارج شوند. البته خروج از سازمان، مساوی با مرگ نیروها بود که برای نمونه می‌توان به شهادت مرحوم محسن صفاتی اشاره کرد که با خروج از سازمان، بلافاصله اطلاعات او از طریق سازمان به ساواک منتقل و در درگیری خیابانی در اصفهان کشته می‌شود.

در یک جمع‌بندی کوتاه باید گفت عوامل نفوذ در ذهن و اندیشه جوانان و به‌ویژه نخبگان، از محافل بیرونی تا محافل و سلول‌های زندان ادامه داشت. نفوذ و هدایت فکری بازداشت شدگان در زندان توسط سازمان



اسلام و روحانیت هستیم و تفکرات التقاطی سازمان مجاهدین خلق را قبول نداریم-البته بعدها برایم روشن شد که ایشان تهیه‌کننده مقالات کمونیست برجسته‌ای چون مصطفی شعثیان بود- و ادامه داد که مرحوم شهید رجایی نیز با ما زندگی می‌کند. در این گروه بعد از این که به توافق رسیدیم، آموزش‌های مدون در درون گروه صورت گرفت و بخشی از مسؤولیت ساختاری جمع به عهده این‌جانب گذاشته شد. مرحوم شهید رجایی به بنده فرمودند که من بعد از سال ۱۳۵۴ به‌زاد نبوی را که فردی بایکوت‌شده از سازمان مجاهدین خلق بود، تحت پوشش گرفتم و ارتباط با او را شکل دادم. این شیوه مدیریت زندان‌ها در نهایت خروجی سازمان‌یافته‌ای برای تغییر ایدئولوژی بود و این سازمان‌ها بعد از انقلاب در نهایت توانستند هویت ملی ما را مورد حمله قرار دهند، که پیامدهای منفی آن همچنان ادامه دارد و ما هنوز چوب خط نفوذ در سفارتخانه‌ها و زندان‌ها را می‌خوریم.

در اوضاع کنونی هم احزاب و گروه‌ها مشغول چنین کاری هستند. شاید بسیار ساده‌اندیشانه تصور کنیم که تنها تعارض در قدرت و جنگ و تقسیم آن می‌باشد درحالی که دشمن به دنبال نابودی و یا به انحراف کشیدن نهضت مرحوم امام خمینی از ایران و جهان است. برخی آگاهانه و یا ناآگاهانه در این سوژه نقش بازی می‌کنند، اما باید بدانیم عوامل و ابزار نفوذ هر قدر که قدرتمند باشند، باز خداوند در همه حال پشتیبان این نهضت بوده و هست تا هنگامی که مردم و مسؤولان مؤمنانه به تکلیف شرعی و الهی خود متعهد باشند و از ولایت جدا نشوند.

به یاد دارم روزی استاد گرامی آیت‌ا... امامی کاشانی در خطبه‌های نماز جمعه فرمودند که اوایل انقلاب و در زمان بنی‌صدر قرار شد تعدادی از روحانیون برای تبیین انقلاب اسلامی به خارج اعزام شوند، من هم با گروهی عازم هندوستان شدم. در این سفر امکان ملاقات با نخست‌وزیر هند برایمان فراهم شد. بعد از این که دیدگاه‌های مترقی اسلام و جمهوری اسلامی را بیان کردم، نخست‌وزیر هند گفت: من توضیحات شما را بپذیرم و یا بیانات رئیس‌جمهورتان که جمهوری اسلامی را نفی و منفی به جامعه معرفی می‌کرد؟ و با این بیان باعث شد تمام رشته‌های ما پنبه شود. بعد از بازگشت به ایران، خدمت مرحوم امام رسیدم و گزارشی از سفر خود را بیان کردم، در حالی که به شدت گریه می‌کردم که چرا بنی‌صدر با ما این‌چنین می‌کند. مرحوم امام به من دل‌داری داده در نهایت فرمودند: این انقلاب پایدار می‌ماند؛ گرچه ممکن است بعضی از بستگان من نیز در مقابل آن بایستند و جبهه بگیرند. و این موجب امیدواری من شد.

این توفیق نصیب جوانی مانند من شد که از دام عوامل نفوذی رها شدم؛ اما بعضی واقعا گرفتار دام آنان می‌شدند.

پس از مدتی از بند عمومی به دادگاه رفتم و به ۳ سال زندان محکوم شدم. جرم بنده به نوعی بیانگر تغییر فکری و شست‌وشوی ذهنی زندانی بود. من که با اعلامیه‌های مرحوم حضرت امام توسط ساواک دستگیر شده بودم وارد زندان قصر شدم. ابتدا کسانی به استقبال می‌آمدند که به نظر می‌رسید شما را کامل می‌شناسند و سعی می‌کردند از این شناسایی ابتدایی به‌خوبی استفاده ببرند. ابتدا فرد مورد استقبال و پذیرایی مجاهدین خلق قرار می‌گرفت و آنان نیز می‌کوشیدند فرد تازه‌وارد را تخلیه اطلاعاتی کنند. برای نمونه من با افرادی چون مهدی ابریشم‌چی، محمود احمدی، مسعود معینی و... که از سران مجاهدین خلق بودند،

گفت‌وگو کردم و سعی نهایی آن‌ها این بود که دیدگاه فرد درباره مارکسیسم و ترزل فکری او را اعتبارسنجی کنند، و چنان‌چه مناسب باشد جذب ابتدایی سازمان شود.

سازمان منافقین، اولین برنامه خود را نسبت به فرد انجام می‌داد و چنان‌چه او را مناسب نمی‌دانست برای جلوگیری از گسترش اپیدمی ضدمارکسیستی او را سریع از جمع خارج می‌کردند. در صورت جذب‌شدن فرد، مراتب آموزش مدون برای او طراحی شده بود که تحت آموزش سازمان قرار می‌گرفت. در درون زندان‌ها گروه‌های دیگری نیز بودند که مسؤولیت جذب افراد را برعهده داشتند و تغییر ایدئولوژی را امکان‌پذیر می‌کردند. شاید بتوان به توده‌های، مائوئیست‌ها و سازمان‌هایی چون چریک‌های فدایی خلق و... اشاره کرد که همین روش مجاهدین خلق را نسبت به افراد تازه‌وارد در پیش می‌گرفتند و ما معمولاً با بچه‌مسلمان‌هایی روبه‌رو می‌شدیم که مستقیم از طریق مجاهدین خلق به سازمان‌های کمونیستی منتقل می‌شدند.

در مورد بنده این بخش از زندان بسیار خسته‌کننده بود. در چنین حالتی انسان به پناهگاه امنی نیاز دارد تا بتواند خستگی چندماهه بازجویی درون کمیت‌ه را از تن بیرون کند؛ اما شرایط مناسب این کار نبود. این سرگردانی موجب شد تا مورد توجه آقای به‌زاد نبوی قرار گیرم و وی در مباحثه اولیه، جمع خود را چنین معرفی کرد که ما به طور خالص در خدمت



ابتدا کسانی به استقبال می‌آمدند که به نظر می‌رسید شما را کامل می‌شناسند و سعی می‌کردند از این شناسایی ابتدایی به‌خوبی استفاده ببرند. ابتدا فرد مورد استقبال و پذیرایی مجاهدین خلق قرار می‌گرفت و آنان نیز می‌کوشیدند فرد تازه‌وارد را تخلیه اطلاعاتی کنند. برای نمونه من با افرادی چون مهدی ابریشم‌چی، محمود احمدی، مسعود معینی و... که از سران مجاهدین خلق بودند، گفت‌وگو کردم و سعی نهایی آن‌ها این بود که دیدگاه فرد درباره مارکسیسم و ترزل فکری او را اعتبارسنجی کنند، و چنان‌چه مناسب باشد جذب ابتدایی سازمان شود.